

فعالین توده‌ئی در امید ایران، اشعاری سیاسی و حتی کارگری بود، ولی در این میان، چند شعر نیمائی و بویژه چند نام به چشم می‌خورد که قابل توجه است.

نغمه‌های زندگی شامل یک مقدمه از علی اکبر صفی‌پور - سردبیر امید ایران - و شصت شعر نیمائی و نوقدمائی و چندین غزل و قصیده بود. مقدمه نغمه‌های زندگی نمونه کاملی از یادداشت‌های احساساتی اعتراضی موردپسند غالب روشنفکران جامعه رماتیکی آن سال‌ها بود. در این مقدمه می‌خوانیم:

«خدمات ملی و افتخارآمیز شعرای بشردوست و نویسندگان شرافتمند مجله امید ایران بزرگترین مشوق و هادی مردم در طی راه کوتاه تیره و تاریک مبارزه با مظاهر تیرگی و ظلمت بوده است. من مفتخرم که به یاری عناصر حق‌طلبی که هر روز از شیرۀ محسوسات و عصارۀ تفکرات خود مطالب بکر و آموزنده‌ای تحویل جامعه می‌دهند، توانسته‌ام تا اندازه‌ای که شرایط مجازم می‌کند دنبال اصول و حقیقت بروم و نشان بدهم که همیشه و در همه حال می‌توان به سوی مردم و برای مردم گام برداشت. مجموعه‌ئی که تحت عنوان نغمه‌های زندگی به صورت نشریۀ شماره یک امید ایران به دست شما رسیده آثار بدیع شعرا و نویسندگان حساس امید ایران است که همیشه برای به وجود آوردن نوشته‌ها و اشعارشان از قلوب حساس و چشمان نافذ ملت الهام می‌گیرند و با هزار و یک سختی و مشقت در راه مردم گام برمی‌دارند و برای مردم قلم به دست می‌گیرند. خیال نکنید این شعرا و نویسندگان پاکدل و باایمان از دیگران وجه تمایزی دارند، نه، اینها از طبقات محروم اجتماع هستند، اینها هم در صف مردم و در جمع شرافتمندان محیط به سر می‌برند با این تفاوت که مدت‌ها است با زور و زر وداع کرده‌اند و به استقبال حق و حقیقت می‌دوند.

وقتی از طرف این دوستان عزیز و شریف و فداکار و همکاران بشردوست و خدمتگزار به نگارنده تکلیف نگارش مقدمه‌ای بر کتاب

محبوب و گرانبهای نغمه‌های زندگی شد مدتی فکر کردم و فقط این حقیقت به خاطرم خطور کرد که به شما خوانندگان مهربان و شرافتمند خاطر نشان سازم که کتاب نغمه‌های زندگی مولود فکر ملت و محیط موجود است. اگر بخواهید از اشعار عاشقانه و خیالبافی‌های قرن استراحت درویشان در این کتاب اثری ببینید خوشبختانه از این پدیده نمونه‌ای هم در اوراق گرانبهایش نیست. همین امتیاز ایجاب می‌کند که من انتشار نشریه شماره یک امید ایران را با این شکل بدیع و مطالب آموزنده عالی به خوانندگان وفادار آن تبریک بگویم و پیروزی نهائی شعرا و نویسندگان امید ایران را خواستار شوم.

تهران ۲۳ - آذر ماه ۱۳۳۳ - علی اکبر صفی پور^{۵۲}

شاعران نغمه‌های زندگی عبارتند از: الف. ط. [احسان طبری]، کارو، نصرت رحمانی، ابوالفتح حکیمیان، آزاده، ا. ن. رهرو، بصیر، ب. شاهباز، چیت‌ساز، رضا ثابتی، رؤیا [بدالله رویائی]، سیروس نیرو، شفاف، صهبا مقداری [بهرام صادقی - نویسنده]، طلائی، ع - فریاد، عزیز [احقری]، غلامحسین مولوی، گلرنگ، م. آذرخش، م. ا. پناه [پناهی سمنانی]، م. بهروز، م - پ؛ محمد کلاتری، محمود [محمود پاینده لنگرودی]، محمود گروگان، منوچهر نیستانی، موج [خلیل سامانی]، ناصر فرهادی لنگرودی، موج، ناصر نظمی، نوح [نصرت‌الله نوحیان]، نوروز، هوشنگ جوانمرد، پیام، خ - پ. پولاد [خسرو پیلهور].

چند شعر از نغمه‌های زندگی را برای درک بهتر وضع شعر نو در سالی پس از کودتا، می‌خوانیم:

پایان

صهبا مقداری [بهرام صادقی]

اشک بر چهره و مُرد
چهره خویشت و فسرد

شمع دیگر نفشانند
ماه دیگر ننمود

اهر من آسا، شب
 تخت فرعونى خود زد بر ابر
 وحشت ظلمت و مرگ
 گلوی خلق فشرد
 پنجه یاس شگفت
 گل عصیان پژمرد
 خنده دلکش فتح
 به لب رنج، فرو شد، خشکید
 پرچم عشق درید
 جغد، شد بر زیر کاخ امید
 پاره، درهم پیچید
 خنده زد از سر شوق
 سوخت طومار سکوت
 ناله سرداد و سرود:
 «یافت پایان همه چیز؟»

* * *

چه خیالی عبث ای جغد تباه!
 چه امید سیه ای شام سیاه!
 یافت پایان همه چیز؟
 ندمد روز دگر؟
 مرغ شادی به گلستان حیات
 نشود شام سحر!
 نزنند نغمه عشق؟
 نگسلد یزدان، بند؟
 نکند تکیه به او رنگ ظفر
 نفکند خشم قرون
 در سراپرده او پرتو خون؟

* * *

چه خیالی! بس کن
 چه امیدی! بس کن
 رسد آن روز عزیز
 که تو ای جغد گنی
 با غم مرگ به بیغوله تاریخ ستیز
 و منت خنده به لب

گویم: «آری، اکنون
یاقت پایان همه چیز!»

امید

الف - ط [احسان طبری]

نیکوتر از جهان امید، ای دوست!
در عالم وجود، جهانی نیست
هر جای را خزان و بهاری هست،
در کشور امید خزانی نیست

صدبار، زهر یأس مرا می کشت
گر پادزهر من نشدی امید
در تیرگی رنج، رهم بنمود
بس شام تیره، تابش این خورشید

تا آن زمان که شهپر بوم مرگ
بر جایگاه من، فکند سایه،
در کارزار زندگی بادا
از جادوی امید بسی مایه.

چیست در خفا؟

رؤیا [بدالله رویائی]

در هیبت تلاطم طوفان زندگی
افتاده‌ام چو ماهی دریا به کام موج
افتاده‌ام چو ماهی دریا و هر زمان
گاهی به قعر می سپرم راه و گه به اوج

تاول به پا ز رنجِ زمان در نشیبِ عمر
سرگشته چون ستارهٔ بیرنگِ صبحگاه
سرگشته چون ستارهٔ از خود رمیده‌ای
در ظلمت رمیدهٔ سوسوی یک پگاه

هر شام و هر سحر، به سراپردهٔ حیات
بینم سیاه را که بیلعد سپیدها:
این پای نعمت است که کوبیده مغز فقر
و این چنگِ ظلمت است که یازد به شیدها

دندان کینه بر لب جان می‌گزم که آه:
گر سنگ‌گونه‌ها ز فرو ریز اشک‌ها،
پنهان به گور خود نکند جلوهٔ شیباب
دنیا شود خراب مگر «چیست در خفا؟»

هر نیمه‌شب زنده ره خواب این نهفته راز
پندار می‌جود به دهان لاشهٔ مراد
آوخ! اگر به قعر سپید خیال من
رخشد شتاب تندر طوفان بامداد

عاصی

یدالله رؤیائی

در سر، دوارِ درد خروشان است
پیچد چو مار در رگ و شریانم
تا سر دهد سرودِ ره عصیان
دستم رود به چاک گریبانم

پی‌ها به جنبش آوردم از درد
از کوچه می‌دوم به سوی صحرا
تا ننگرم که خفته به پشت قصر
طفلی گرسنه، لخت، به شب، تنها

چنگال غیظ موی کند غارت
خون می‌دود به کاسه چشمانم
ناخن به خشم می‌طلبد خونم
کین می‌لهد به سنگ دو دندانم

جسم مذاب کوره طغیان است
در سر دوار درد، خروشان است

نه مانند باران

م. آذرخش

بیائید بر پا بمانیم، بکوشیم و برجا بمانیم
به پا مرد مردانه مردن
به از ماندن و رنج بیهوده بردن
که در رزم از خصم شمشیر خوردن
به از بندگی کردن و جان سپردن
اگر نسل ما نسل رنج است و زحمت
کنون از چه خواهی نشستن به راحت؟
اگر زندگی هست زیبا
چرا بگذرد در اسیری؟
و گر سر، گرامی ست
چرا خم شود پیش دونان؟

اگر مرد باید

بمیریم در صحنه گرم پیکار... بهتر،
که در گوشه‌ای، نابسامان،
اگر غرق باید شدن در لجنزار
چرا غرق دریا نگردیم؟
بیائید چون تیغ برنده باشیم
بیائید چون شیر غرنده باشیم
نه مانند باران، که در کام شنزار
فرود آید از آسمان قطره قطره
و نابود گردد در این شام تیره.

یتیم

رضا ثابتی

صدف ابر، تا دهان وا کرد
دشت، آکنده شد ز مروارید
در هیاهوی باد و غرش رعد
دانه‌های تگرگ، می‌بارید

گاه، با غرشی هراس‌انگیز
باد، می‌آمد از کرانه دشت
گاه دامان ابرهای کبود
پاره از آذرخش‌ها می‌گشت

قارقار کلاغ‌های سیاه
در دل کوه و دشت می‌پیچید
باد پائیز، مست و یغماگر
برگ، از نوک شاخه‌ها می‌چید

کاخ ارباب با جلال و شکوه
بوسه می‌زد به ابرهای سیاه
داخل قصر، زیرورو می‌شد
بوی سکرآور شراب گناه

مرد و زن پایکوب و دست افشان
همه خوی کرده و شراب‌زده
سینه بر سینه، لب نهاده به لب
دست در کار ناصواب زده

باد، با قدرتی شگفت‌انگیز
پایه قصر را تکان می‌داد
ژنده‌پوشی نیازمند و نحیف
پای دیوار قصر، جان می‌داد

بهر آن کودک دل‌آزرده
غمگساری نبود و همنفسی!
آتشب از زور درد می‌تالید
فکر اندوه او نبود کسی

گشت ظاهر چو مهر ظلمت سوز
از پس کوه، بامداد پگاه،
پای دیوار قصر، گشت بلند
نالۀ لا اله الا الله! ...

۱۳۳۴ ه. ش.

سال ۱۳۳۴ از سال‌های بارآور شعرنو بود. طی برآوردی که کتاب‌های ماه در فروردین سال ۱۳۳۵ از وضع «کتاب در سال گذشته» کرد، نوشت:

«در جامعه فرهنگی امروز ما کتاب بنیادی استوار گرفته است. کتابفروشی‌های زیادی در خیابان‌ها تأسیس می‌شود. ناشران متعددی پیدا شده‌اند. پشت جلد کتاب‌ها رنگ و حالی یافته است. تعداد انتشار (تیراژ) بالا رفته است. بعضی از کتاب‌ها در فاصله کوتاهی دو یا سه بار چاپ می‌شود. جوایزی برای بهترین کتاب‌ها معین شده است. [...]

همه این عوامل نوید می‌دهد که کتاب آینده درخشان‌تری را در پیش دارد.

بنابر آمار مختصری که گرفته شده و تخمینی که نسبتاً قریب به تحقیق می‌توان کرد، در سال [۱۳۳۴] هزار و پانصد کتاب مختلف از کتاب‌های تازه چاپ درسی و مذهبی و تجدیدچاپی انتشار یافته است. از این تعداد مسلماً پانصد کتاب چاپ جدید بودند، یعنی کتاب‌هایی که تاکنون در زبان فارسی، نداشته‌ایم.

البته آنچه بیشتر خریدار دارد ترجمه رمان‌های اروپائی است. در این میان ترجمه ادبیات آمریکائی و انگلیسی و سپس فرانسوی و بعد روسی در درجه اول اهمیت قرار دارد. از کتاب آلمانی و مصری و ایتالیائی نیز ترجمه‌هایی به دست داده شده است.

از میان ادبیات ایرانی، شعر بیش از هر کتاب دیگری خواننده و خریدار دارد. بی‌گمان شعر قدیم فارسی جای خود را در دل‌های مردمان عارف نگاه داشته است. دیوان حافظ و رباعیات خیام مانند همیشه چاپ می‌شود. ولی شعرنو هم زمینه مناسبی دارد. مانند اینکه اسیر، مجموعه

اشعار خانم فروغ فرخزاد در فاصله شش ماه دوبار چاپ شد. همچنین چاپ دوم اشعار نصرت‌الله رحمانی نیز انتشار یافت. [۵۳] ...»

در سال ۱۳۳۴ بیش از سی مجموعه شعر منتشر شد؛ انتشارات نیل بطور ماهانه جزوه‌هایی به نام انتقاد کتاب نشر داد که در نوع خود منحصر به فرد بود. - جزوه‌هایی که هر ماه دو کتاب را بطور کامل مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد و معرفی مختصری از سایر کتاب‌های تازه به عمل می‌آورد. در این سال، برای نخستین بار در ایران، دو کتاب پیرامون انواع مکتب‌های ادبی - هنری با نام‌های مکتب‌های ادبی و رئالیسم و ضد رئالیسم به چاپ رسید که بسیار مورد توجه واقع شد. مجله اندیشه و هنر، پس از ده ماه تعطیل، مجدداً در خرداد ماه تجدید انتشار یافت؛ مجله خوشه با صفحات شعری که تحت عنوان خوشه زرین و زیر نظر معروف‌ترین شاعران نوپرداز آن سال‌ها (یعنی شاملو، ابتهاج، مشیری، کسرائی، نادرپور و دکتر میترا) اداره می‌شد، در اسفند این سال شروع به انتشار کرد؛ یکی از پر بارترین و جدی‌ترین جنگ‌های نوپرداز دهه سی با نام جنگ هنر و ادب امروز در سال ۳۴ منتشر شد. انجمنی از چندین ناشر تشکیل شد و نشریه‌ئی به نام نشریه انجمن ناشرین کتاب برای معرفی کتاب‌های ماه منتشر کرد. چند بولتن و جنگ شعر نو چاپ شد. و شعر نو، کمی جدی‌تر وارد بحث‌های مجلات هفتگی گردید.

نشریات

در سال ۳۴، علاوه بر مجلات هفتگی چندی مثل امید ایران، روشنفکر، سپید و سیاه، ایران ما، کاویان، فردوسی و جنگی چون در راه هنر و ماهنامه‌ئی چون سخن که به شعر نو اقبال نشان می‌دادند، چند جنگ جدید التاسیس نیز وارد عرصه شعر نو شد که مهمترین آنها عبارت بود از: جنگ هنر و ادب امروز، آناهیتا (انجمن هنری آناهیتا)، انتقاد کتاب، نبرد

زندگی و کتاب‌های ماه، که ذیلاً به مهمترین‌شان (به لحاظ ارتباط با شعرنو) می‌پردازیم.

کتاب‌های ماه

به گمان من بدیع‌ترین و ثمربخش‌ترین کار جمعی نشر ایران از آغاز تا امروز انتشار کتاب‌های ماه بوده است. کتاب‌های ماه، همچنان که پیشتر گفته شد، نشریه انجمن ناشرین کتاب در ایران بود. متقاضیان جنگی کتاب‌های ماه - که بطور رایگان برای‌شان ارسال می‌شد - از طریق این ماهنامه به طور مرتب در جریان مسائل مربوط به کتاب و ناشران قرار می‌گرفتند؛ می‌دانستند چه کتاب‌هایی زیر چاپ است؛ از نقدهایی که بر کتب تازه انتشار در مجلات مختلف چاپ می‌شد به اختصار باخبر می‌شدند و در جریان حال و کار شاعران و مترجمین و مؤلفین بنام، یا فعال و جوان، قرار می‌گرفتند.

از کتاب‌های ماه مجموعاً چهل و سه شماره (تقریباً مرتب) منتشر شد، که نخستین شماره آن در شهریور ۱۳۳۴ و آخرین آن در خرداد ۱۳۴۰ بود.

انتقاد کتاب

انتقاد کتاب - دوم نشریه مهم سال ۱۳۳۴، بعد از کتاب‌های ماه - جزوه کوچکی باارزشی بود که انتشارات نیل به ضمیمه بعضی از کتاب‌هایش منتشر می‌کرد.

البته انتقاد کتاب اساساً با کتاب‌های ماه متفاوت بود. این، عمدتاً در معرفی تبلیغ‌گونه کتاب؛ و آن، نقد و بررسی، برای شناسائی کتاب بود. نخستین شماره انتقاد کتاب در آذر ماه ۱۳۳۴ منتشر شد، و ناشر آن که انتشارات نیل بود در یادداشتی در ابتدای اولین شماره نوشت:

«مسابقه عجیبی در کار ترجمه و تألیف نشر کتاب شروع شده است، و این به علت استقبال قابل ملاحظه‌ئی است که هموطنان باسواد ما از کتاب

و مطبوعات به عمل می‌آورند. دنیای نو با مظاهر درخشان تمدن قرن بیستم نظر آنان را به خود جلب کرده است. آنها می‌کوشند تا راهی به سوی زندگی جدید، تعلیم و تربیت جدید، و آنچه که انسانی و لذت‌بخش است بیابند.

صرفنظر از عده معدودی که مطالعه کتاب یا مجله را به خاطر وقت‌گذرانی و فرار از تفکرات و تخیلات ناراحت‌کننده انجام می‌دهند، غالب خوانندگان از مطبوعات انتظار دیگری دارند. آنها می‌خواهند که با نظریات نویسندگان و رهبران فرهنگی دنیای تمدن آشنا شوند؛ راز کامیابی ملل دیگر را دریابند و ذهن خود را از گنجینه دانش واقعی غنی سازند. در واقع آنها می‌خواهند که خود را بسازند تا بتوانند در عرصه زندگی پرتلاش این زمان کوچک‌ترین فرصت را از دست نداده لایق همگامی با دیگران باشند. خوانندگان در این رهگذر انتظارات چندی از ناشران دارند، و معلوم نیست در جریان این مسابقه عجیب تا چه حد انتظارات‌شان برآورده شود.

کانون انتشارات نیل با احساس وظیفه خود در قبال خوانندگان عزیز، اولاً کوشش می‌کند بهترین آثار باارزش نویسندگان و شعراء اعم از تالیف یا ترجمه را انتخاب و منتشر کند؛ ثانیاً هر ماه جزوه‌های انتقاد کتاب را که در آن دو کتاب بطور کامل مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و معرفی مختصری هم از سایر کتاب‌های تازه به عمل می‌آید چاپ کند و در دسترس خوانندگان گرامی بگذارد.

البته برای معرفی کامل دو کتاب در هر جزوه، اگر سایر منتقدان محترم نیز با بی‌نظری و واقع‌بینی کتابی را انتقاد و معرفی نمایند و نوشته آنان در حدود صفحات این جزوه باشد عیناً درج خواهد شد. امید است جزوه انتقاد کتاب که در آغاز دومین سال فعالیت مطبوعاتی «کانون انتشارات نیل» منتشر شده مورد پسند خوانندگان ارجمند قرار گیرد و علاقه‌مندان به کتاب در رفع نواقص آن از بذل مساعدت و یاری دریغ نفرمایند.»

و کانون انتشارات نیل، بحق که چنین کرد: هم آثار ارزشمندی منتشر کرد، و هم نقد و نظرهای تازه‌ئی به چاپ رساند که در نقد و بررسی کتاب‌های شعرنو بدان خواهیم پرداخت.

اندیشه و هنر (شماره ۶)

نخستین شماره دوره دوم اندیشه و هنر (شماره ۶)، پس از ده ماه تعطیل و توقف، در خرداد ۱۳۳۴ منتشر شد. در سرمقاله این شماره، تحت نام راه آینده ما می‌خوانیم:

«مجله اندیشه و هنر که اینک پس از چند ماه تعطیل دوباره نشر می‌یابد، همچون گذشته یک مجله هنری و انتقادی است. برای کار این دوره مجله و کیفیت و نوع مطالب هنری و اجتماعی که در آن آورده خواهد شد نویسندگان و همکاران مجله خط‌مشی معین و ترتیب و شرایطی پیش‌بینی کرده‌اند که اکنون با خوانندگان مجله در میان می‌گذارم: اندیشه و هنر یک مجله هنری و اجتماعی است که بطور مطلق از امور سیاسی و مسائل روز دوری خواهد کرد و سروکاری با این کارها ندارد و به همین لحاظ که تربیون آزادی برای نشر و عرضه افکار و عقاید هنری و فلسفی و اجتماعی می‌باشد به شخص معین یا دسته معین یا حزب معین و یا طرز تفکر خاصی که در اجتماع خارج تجسم یا مظهری دارد وابستگی و تمایل نخواهد داشت و هر هنرمندی یا متفکری (به شرطی که هنرمند و متفکر مترقی باشد) می‌تواند با مجله همکاری بنماید، [...]»

در زمینه هنر مجله تربیون آزادی برای طرفداران هنر کهنه و نو نخواهد بود. نویسندگان این مجله بی‌آنکه کوچکترین شبهه درباره ارزش هنر و ادب کلاسیک ایران داشته باشند تقلید از آن را در این روزگار کاری با ارزش نمی‌شمرند و مروج فکر نو و هنر نو خواهند بود. به این معنی که در صفحات مجله هیچ اثر هنری با شکل کهنه یا فکر کهنه درج نمی‌شود. ممکن است بعضی مکتب‌های هنری و آثار فکری در اروپا به کهنگی

گرائیده باشد لیکن برای فکر ایرانی و تقویت ذهن هنرمندان جوانِ ما که از آن بی‌خبر هستند مایه و خمیره تازه در برداشته باشد. اندیشه و هنر به همین لحاظ و فقط به منظور شناسائی معرف آن افکار و آثار هنری و مبدعین آن خواهد بود.

[...] عظمت بزرگانی که مایه مباهات مردم ایران هستند در این بود که نیاز معنوی روزگارِ خود را هر چه بهتر و زیباتر برآوردند و در زمان خود به هنر و ادب آن عصر روح و جمال تازه بخشیدند. اگر بنا بود که فی‌المثل سعدی و حافظ به سبک و سیاق ابوحفص سعدی شعر بسرایند بی‌شبهه سعدی و حافظ آنروز و امروز نمی‌بودند.

[...] هیچ مکتب هنری یا هیچ‌یک از آثار و شاهکارهای جاویدان هنرمندان را نمی‌توان سرحد و غایت جهش فکر و احساس آدمی دانست. اگر تابلوهای رامبراند یا میکِل آنژ و یا رافائل و یا مکتب فلاماند در نقاشی کلاسیک سرحد کمال و غایت پرواز فکر و اندیشه و احساس آدمی در زمان و مکان معینی باشد ولی مکتب کلاسیک و شاهکارهای جاویدان آن سرحد کمال هنر و غایت پرواز اندیشه آدمی در زمان‌های بعد و مکان‌های دیگر نمی‌تواند باشد، و اگر این آثار جاویدان امروز در موزه‌ها و گالری‌ها مورد تحسین و اعجاب بیننده و تماشاچی صاحب‌نظر قرار می‌گیرد مبین این معنی نیست که آن آثار برای همیشه انسان را از هنر نقاشی مُستغنی ساخته و فقط تقلید از آن آثار اصالت دارد.

[...] فقط کسانی از هنر کهنه دفاع می‌کنند که از فکر کهنه و از دستگاه‌های فلسفی و فکری کهنه دفاع می‌کنند. [...] به قول یکی از هنرمندان بزرگ اروپا شاهکارهای هنری جاویدان اگرچه تا اعماق قرون آینده پیش می‌روند و اصالت خود را حفظ می‌کنند ولی به هر حال و به هر صورت از واقعیت‌های زمان خود جدا نیستند. کاتدرال‌های تتردام و پاری و سن‌پل لندن و سن‌پیر رُم همیشه زیبا و با لطف و دیدنی است اما وجود آنها سرحد کمال هنر معماری نیست. [...]»^{۵۴}

فعالیت اندیشه و هنر از دوره دوم به بعد در حوزه هنر بیشتر می شود؛ اگرچه هنوز نیروی تعیین کننده‌ی در شعرنو نیست.

خوشه

نخستین شماره هفته نامه خوشه در چهارم اسفند ۱۳۳۴ منتشر شد.

خوشه تفاوت چندانی با دیگر مجلات آن دوران نداشت، تنها فرق اساسی، در کیفیت اداره صفحات شعر آن بود. شاعران نوپرداز آن سال‌ها که در اقلیت بودند و از سوی ادبا و شاعران مطرح قدمائی به رسمیت شناخته نمی شدند و به طور طبیعی در مقابله با اینان در جبهه متحدی قرار می گرفتند، جمع شده و از شماره دوم، اداره صفحات شعر خوشه را تحت نام «خوشه زرین» به عهده گرفتند.

گردانندگان «خوشه زرین»، ا. بامداد (احمد شاملو)، ه. ا. سایه (هوشنگ ابتهاج)، فریدون مشیری، سیاوش کسرایی، دکتر میترا، و نادر نادرپور بودند. اینان - همانطور که در نخستین شماره همکاری جمعی شان در شماره دوم، یازده اسفند ۳۴، گفته بودند - با اعتقاد به اینکه شعرنو «بدعتی نیست که هوسبازان آورده باشند، بلکه نیازی است که در جان و دل جامعه کنونی ریشه دوانده است و [...] شعری است که ادامه درست و منطقی شعر کلاسیک فارسی است» با گشودن ستونی به نام «چند نکته» عقاید مشترک فنی و هنری خود را درباره شعر و شاعری در آن عصر شرح می دادند، و در کنارش نمونه‌هایی از نثر کلاسیک را نیز به چاپ می رساندند.

«خوشه زرین» (با این ترکیب) پیش از ۹ شماره نپایید و ظاهراً به سبب اختلاف نظر گردانندگان و ناتوانی شان در تحمل نظر یکدیگر، تعطیل شد. ولی در همین چند شماره، اشعار و ترجمه‌هایی از سهراب سپهری و نکاتی پیرامون شعرنو به چاپ رسید که ذیلاً چند نمونه‌اش را می‌آریم.

فن و احساس / احمد شاملو

«اگر میان تو و اندیشه‌ات صمیمیتی در کار است، بی‌هیچ رنج آن را در قالب خاصش احساس می‌کنی.

تکنیک، صیقل‌دهندهٔ بیان است و انسجامی «فنی» به کار می‌دهد. «هنر» و «فن» دو موجود بیگانه باهمند. به جای آن که به دنبال وسایل تکنیکی کار خود راهی به بیرون از دیار هنر پیمائی، آن را در درون احساس خود بجوی: در جلد خود فرو شو و بکوش تا اندیشهٔ هنری خود را با صمیمیتی هنرمندانه در قالب خود آن، چون دانه‌های تسبیحی زیر سرانگشتانت حس کنی. بکوش تا بوی آن را تشخیص دهی، طعم آن را بچشی، به زبری و نرمی آن پیبری، و طرح و رنگ آن را با چشم‌هایت ببینی. آنگاه آن را تصویر کن بی‌فکر آن که «اکنون آن را چگونه تصویر کنم.» زیرا در اینصورت، بی‌مدد خواستن از تکنیکی چنان قوی که اثر تو را به ظاهری آراسته بر درونی خالی بدل سازد، در کار خود پیروز خواهی شد.

خوب احساس کن، خوب احساس کن. و در اینصورت خواهی دید که تکنیک، خواهر توأمان بیان توست.^{۵۵}

در شمارهٔ چهارم، چند شعر ژاپونی به ترجمهٔ سهراب سپهری؛ و در شمارهٔ پنجم، شعری به نام مرغ صدا پلائی هم از او به چاپ می‌رسد که شعر سپهری را ذیلاً می‌خوانیم:

مرغ صدا پلائی

سهراب سپهری

باد میومد تو باغ ما

دود میزد چراغ ما

تنها بودم تو خونه

با فکرای شبونه
رفته اتاق پنجدری
تو قصه دیو و پری
تو خلوتی مهتاب بود
چشای من تو خواب بود
میون خواب و هذیون
یه مرغ اومد تو ایوون
بال و پرش حنا رنگ
پاهاش سفید - سیارنگ
نوکش به رنگ مرجون
دمش رنگ بادنجون
دیدم که آشنا بود
دیده بودم، کجا بود:
تو آویز چراغا
تو آبنمای باغا
تو آینه‌های سنگی
تو دونه‌های رنگی
تو قطره‌های بارون
تو شبنم بهارون.
مرغه صداشو سر داد
باد اومد و خیر داد:
از آسمون طلا میاد
طلاس که از هوا میاد!
مرغه صداش طلا بود
خدا، چه خوش صدا بود
سایه شدم، خزیدم

تو مهتابی رسیدم
صدای پا شنید، رفت
مثل یک خواب پرید، رفت
دنیا همش سیا شد
چشام تو گریه وا شد.

* *

یه شب دیگه تو باغ بودم
تاریک و بی چراغ بودم
شب‌های وهو نداره
غیر از لولو نداره
یه هو دیدم خبر میاد
صدای بال و پر میاد
تو تاریکی مرغی پرید
رو شاخه درخت بید
بنا نهاد به خوندن
آتش دل نشوندن
خوابشو دیده بودم:
صداشو شنیده بودم

تو جاده‌ها، غروبا
تو چشمه‌ها، تو جوبا
تو شبهای زمستون
تو شر و شر ناودون
تو تیک تیک تگرگا
تو شاخه‌ها، تو برگا
تو قصه و تو لالائی
تو دالونهای تنهائی.

دسمو بالا بردم
از لای برگا بردم
خیال بود و پرید رفت
از رو درخت بید رفت
رفتم چراغ آوردم
چراغ تو باغ آوردم:
روی علفا طلا بود
طلارو شاخه‌ها بود
گریه رو سر دادم من
شب رو خبر دادم من
در خونه رو وا کردم
راهمو پیدا کردم
با کوله بار پشتم
به صحرا سرگذو شتم
تو تنهائی، غریبی
تو درد بی نصیبی
سنگی دیدم سیا بود
سیاه شینما بود
یه آینه پیدا کردم
چشمامو توش وا کردم
مرغ صدا طلائی!
چرا تو آینه هائی
آینه رو زدم شکستم
رفتم رو سنگ نشستم
اشکای من در اومد
با گریه شب سر اومد

رخت تنم کیس شد
سنگ سیا خیس شد. ۵۶

جنگ هنر و ادب امروز

جنگ هنر و ادب امروز، شایسته این نام، ویژه هنر و ادب امروز ایران و جهان بود که زیر نظر حسین رازی منتشر می‌شد. نخستین شماره این جنگ در اسفند ۱۳۳۴ انتشار یافت. در این شماره می‌خوانیم:

«ای دهان‌ها! انسان در جست‌وجوی کلامی نوین است، آپولیترا؛ یادداشت سردبیر؛ شعر اروپا [شعر پس از جنگ جهانی اول انگلستان؛ زمستان (شعر)، م. امید؛ برف (شعر)، نیما یوشیج؛ رنج دیگر (شعر)، ا. بامداد؛ خشم و هیاهوی فالکنر، حسین رازی؛ سرزمین ویران (شعر)، ت. س. الیوت و حاشیه‌نی بر سرزمین ویران، آذر فریار؛ یک گل سرخ برای امیلی، ویلیام فالکنر؛ و یک لبخند، پل الوار؛ چهار شعر، ژاک شاردون؛ رفتگر، ژاک پره‌ور؛ دو نامه، فرانتس کافکا؛ زن پشت در مفرغی (داستان)، احمد شاملو؛ پشت دیوار (شعر)، ا. بامداد؛ بررسی چند اثر، سیماب؛ چند طرح نقاشی.»

در این جنگ بود که نخستین بار الیوت به تفصیل معرفی شد و سرزمین ویران مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. انتشار سرزمین ویران - که ترجمه و انتشار دیگر آثار الیوت را در پی داشت - اثر عمیقی بر شاعران نوپرداز آن سال‌ها گذاشت و حتی بعدها زمینه‌نی برای پیدایش موج نو شد. مسلماً یک عامل اثرگذاری سرزمین ویران، والائی خود این شعر بود، ولی عامل کمک‌کننده رواج این شعر نو میدانه و تاریک، جوّ یاس‌آلود و غمناکی بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ بر زندگی روشنفکران ایران سایه افکنده بود.

سرزمین ویران ترجمه مشترک حسین رازی، حمید عنایت، و چنگیز مشیری بود. و مترجمین قید کرده بودند که «در این ترجمه بیش از همه،

شیوه بیان و گفتار الیوت حفظ گشته است و کوچکترین دستبردی در اجزاء جمله یا نحوه انتقال معنی صورت نگرفته.»
سرزمین ویران چنین آغاز می‌شد:

تدفین مرده

آوریل پرچورترین ماه‌هاست
گل‌های یاس را از سرزمین خشک می‌رویاند
خاطره و آرزو را درهم می‌آمیزد
و ریشه‌های تیره‌رنگ را از باران بهاری می‌لرزاند

زمستان گرم‌مان می‌داشت.

زمین را به زیر برفی نسیان بار می‌پوشانید
تابستان مبهوت‌مان ساخت، در اشتازن برگرسه
با رگباری از باران فرا رسید، و ما به زیر ستون‌ها پناه بردیم،
و در هافگارتن، در آفتاب رفیم

[...]

ریشه‌هایی که آویز می‌گردند چه هستند، چه هستند شاخه‌هایی
که از این مزبله سنگلاخ می‌رویند؟ پسر انسان!
نمی‌توانی پاسخ دهی، یا گمان بری. زیرا تو همینقدر
توده‌ای از تندیس‌های درهم شکسته را می‌شناسی، جایی که
آفتاب فرود می‌آید

و درخت خشکیده سایه‌ئی ندارد، و زنجیره تسکینی نمی‌دهد
و سنگ خشکیده نوائی از ریزش آب ندارد، و تنها
سایه به زیر این تخته سنگ سرخ رنگ است
(به زیر سایه این صخره سرخ بیا)
و من به تو آنچه را خواهم نمود که حتی با سایه‌ات نیز یکسان

نیست

سایه‌ئی که پگاه از پی‌ات جست و خیز می‌کند
یا شبانگاه به دیدارت بر می‌خیزد.

من هر اس را به تو در مثنی غبار نشان خواهم داد.

[...]

شاید یک عامل دیگر اثرگذاری وسیع سرزمین ویران در آن سال‌ها علاوه بر انطباق شعر با جوّ یأس آلود روزگار - این بوده که بیشتر پیشگامان (یعنی نوپردازان دهه‌های اول و دوم) و بخشی از هواداران شعر نو در دهه‌های نخست (که بسیار اندک بودند) دست‌کم با یک زبان فرنگی آشنائی داشتند و اشعار آن دیاران را مستقیماً، یا به زبانی دیگر می‌خواندند، ولی پس از کودتا، گسترش شهرنشینی - و به یک معنی، زندگی شبه‌اروپائی - طبقه متجددی (عمدتاً در خانواده کارمندی) به وجود آورد که به رغم اشتیاق به نوگرایی، با هیچ زبان اروپائی آشنا نبودند؛ با این وصف، ترجمه و انتشار مطرح‌ترین شعر قرن، برای آنان - که بخش وسیعی بوده‌اند - موهبتی بزرگ بود.

اما علت ترجمه سرزمین ویران، در ارتباط با مقاله‌ئی بود که تحت عنوان «شعر اروپائی» در این جنگ چاپ شده بود. و مترجمین ضمن توضیحی در ابتدای مقاله نوشته بودند که:

«مراد از اضافه «شعر اروپائی» در این گفت‌وگو، بیان مجملی از کم و کیف سخن امروز در بروبوم‌هائی است که کاروانسالار هنر و شعر معاصرند.

نحوه گفتار در این مقالات، پیش از آن که به نقد متوجه باشد، معطوف به معرفی است. قصد نخستین در شروحنی که جداگانه نگاشته می‌شود برآورده خواهد گشت.

مبدأ زمانی که برای گفت‌وگو در شعراروپائی گزیده شده از اوائل جنگ جهانی دوم، از سال‌های سی و نه این قرن به اینسوی است، و از اینقرار دوره منظور در آن، به مراتب معنائی محدودتر از مفهوم «معاصر» را داراست. گفت‌وگو در این زمینه، از انگلستان آغاز می‌شود،...»
جنگ هنر و ادب امروز، یکی از اثرگذارترین جنگ‌های دهه سی بوده است.

از این جنگ فقط دو شماره منتشر شد.

در راه هنر (سنگر خاوران، در راه هنر)

نخستین شماره در راه هنر در اسفند ۱۳۳۳ منتشر شده بود، ولی اعتبار این جنگ در عرصه شعرنو به پنج شماره بعدی آن است که از اردیبهشت تا شهریور ۱۳۳۴ نشر یافت و چندین نقد قابل توجه از اخوان ثالث بر مجموعه‌های نادر نادرپور، فریدون مشیری، نصرت رحمانی و فریدون کار به چاپ رساند.

اخوان ثالث همچنین در شماره سوم این جنگ یادداشت بلندی تحت نام «نوعی وزن در شعر امروز فارسی» در دفاع از شعر نیما یوشیج، با تقطیع سطر به سطر «می‌تراود مهتاب»، چاپ کرد که در آن روزگار (و امروز همچنین) از مقالات روشنگرانه و اساسی پیرامون شعر نیمائی بوده است. در پنج شماره سال ۱۳۳۴ در راه هنر، اشعاری از: مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، مفتون امینی، به چاپ رسیده است.

مجموعه‌های شعرنو در سال ۱۳۳۴

ابتهاج، هوشنگ (ه.ا. سایه) / زمین. - تهران: نیل، ۱۳۳۴، ۱۴۶ ص
ایرانی، هوشنگ / اکنون به تو می‌اندیشم، به توها می‌اندیشم. - تهران:
بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۲۰ ص

- بادیه‌نشین، هوشنگ / یک قطره خون. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۶۰ ص.
- پاینده‌لنگرودی، محمود / گل عصیان. - تهران: [سراینده، ۱۳۳۴]، ۵۶ ص.
- جنتی عطائی، دکتر ابوالقاسم / نیما، زندگی و آثار او. - تهران، صفی‌علی‌شاه، آذر ۱۳۳۴، ۲۰۴ ص.
- جهانشاهی دهقان ملایری، ایرج / پل‌های شکسته. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۹۷ ص.
- خلعتبری، عادل (غوغا) / غروب. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۹۶ ص.
- دردریان، م. (کارو) / شکست سکوت. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۸۸ ص.
- دها، محسن / جای پا. - بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۳۴، ۸۰ ص.
- دها، محسن / یاد یار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۳۵ ص.
- رحمانی، نصرت / کوچ (چاپ دوم). - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۲۲ ص.
- رحمانی، نصرت / کویر. - تهران: گوتنبرگ، ۱۳۳۴، ۱۱۱ ص.
- زندوکیلی، م / آسمان عشق. - کرمان: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۲۰ ص.
- زهری، محمد / جزیره. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۰۴ ص.
- ساهر، حبیب / خوشه‌ها. - قزوین: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۰۴ ص.
- صفائی زرنندی، محمدحسن / همیشه بهار. - تهران: بی‌نا، ۱۳۳۴، ۱۹۲ ص.
- فرخزاد، فروغ / اسیر. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۶۰ ص.
- فرخزاد، فروغ / زیباترین اشعار (از سری شاهکار شاعران ایران، به کوشش سید هادی حائری). - تهران: آرمان، ۱۳۳۴، ۱۶۰ ص.
- کار، فریدون / اشک و بوسه. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۴، ۱۲۰ ص.
- مشرف آزاد تهرانی، محمود (م. آزاد) / دیار شب. - تهران: بی‌نا، تیر ماه ۱۳۳۴، ۲۴ ص.
- مشیری، فریدون / نشئه توفان. - تهران: صفی‌علی‌شاه، ۱۳۳۴، ۱۷۵ ص.
- نادرپور، نادر / دختر جام. - تهران: نیل، ۱۳۳۴، ۸۳ ص.
- نیرو، سیروس / سحر. - تهران: بی‌نا، اسفند ۱۳۳۴، ۶۰ ص.

نیما یوشیج / نیما یوشیج و قسمتی از اشعار او (گردآورنده، ابوالقاسم جنتی عطائی). - تهران: بی نا، ۱۳۳۴، ۹۶ ص.
والا، لعبت (شیبانی) / رقص یادها. - تهران: بی نا، ۱۳۳۴، ۱۲۸ ص.
هوردل، ص. / شعله‌های جاویدان. - تهران: بی نا، ۱۳۳۴، ۸۰ ص.
پرهام، سیروس (س. پ، میترا / رثالیسم و ضد رثالیسم در ادبیات. تهران، نیل، ۱۳۳۴، ۱۸۳ ص.
سیدحسینی، رضا / مکتب‌های ادبی. - تهران، نیل، فروردین ۱۳۳۴، ۲۰۲ ص.

نیما، زندگانی و آثار او / دکتر جنتی عطائی

جنتی عطائی، دکتر ابوالقاسم / نیما، زندگانی و آثار او. - تهران: صفی علی شاه، آذر ۱۳۳۴، ۲۰۴ ص.

از پس پنجاهی و اندی ز عمر

نعره برمی آیدم از هر رگی

کاش بودم باز دور از هر کسی

چادری و گوسفندی و سگی

پس از مجموعه «نیما یوشیج کیست و چیست» از احمد ناصحی، که در بهمن ۱۳۳۳ منتشر شد، نیما، زندگانی و آثار او دومین مجموعه از پاره‌ئی از اشعار نیما بود که به همت دکتر جنتی عطائی در یک جاگرد آمد. نیما در نامه‌ئی به جنتی عطائی، به مناسبت مقدمه‌ئی که وی تحت عنوان سراینده پیشاهنگ بر کتاب مورد بحث نوشته بود، نوشت:

«آقای جنتی! مطالب شما را خواندم. وقتی که من در دل کوه‌ها بودم شما درباره من اینطور زحمت کشیده‌اید. لازم است این نکته را یادآور شده باشم، نکته بسیار ساده ولی در عین حال عمیق است. ما خودمان متوجه خیلی جزئیات در خودمان نیستیم. اگر هر روز هم در آینه به روی مبارک خودمان نگاه کنیم، کسانی که ناگهان با ما برخورد می‌کنند بهتر از ما

متوجه لاغری یا شکستگی ما می شوند؛ به هر اندازه که ما بر خود محیط بوده، قادر به بعضی تحقیقاتِ روحی در خودمان باشیم. علتش همان استغراق ما، در خود ما است. عیناً این حقیقت در رشته‌های هنری روشن می شود. به این جهت من از مطالبی که دیگران درباره من می نویسند کیف می برم، بعکس دیگران حتی از بدگوئی بدگویانِ خود این لذت را از دست نمی دهم. در مدت سی چهل سال عمر هنری خود، من همیشه همین اخلاق را داشته‌ام. خواندن این مطالب که راجع به من بود همین لذت را داشت. صفای این تماشا شاید از صفای وضع صفحات و خطوط هم برای من بیشتر و موفورتر بود. محض یادگار نوشتم.

ارادتمند - نیما یوشیج

آبان ۱۳۳۴» ۵۷

مقدمه جنتی، تلخیصی است از یادداشت‌های نیما و سخنرانی وی در «نخستین کنگره نویسندگان ایران در سال ۱۳۲۵» که در مجلد نخست تاریخ تحلیلی شعر نو آمده است. و متن، حاوی هشت شعر قدمائی و سیزده شعر نو است که آخرین شعرها، «می تراود مهتاب» و «هست شب» است. انتشار کتاب نیما... ظاهراً به دلیل محسور نبودن جنتی با روشنفکران، چندان بازتابی نداشت.

هست شب

هست شب. یک شب دم کرده و خاک
 رنگ رخ باخته است.
 باد، نوباوه ابر، از بر کوه
 سوی من تاخته است.

هست شب. همچو ورم کرده تنی گرم در استاده هوا
 هم از این روست نمی بیند اگر گمشده‌ئی راهش را.

با تنش گرم، بیابان دراز
مرده را ماند در گورش تنگ.
به دل سوخته من ماند
به تنم خسته که می سوزد از هیبت تب!
هست شب. آری، شب.

۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۴

دختر جام / نادر نادرپور

نادرپور، نادر / دختر جام. - تهران: نیل، اسفند ۱۳۳۳، ۸۳ ص.
دختر جام در اسفند ۱۳۳۳ چاپ شد و در فروردین سال ۱۳۳۴ منتشر شد.
این مجموعه، حاوی پانزده قطعه شعر و یک مقدمه از شاعر پیرامون
پیروزی شعرنو بر شعر کهن بود. او در این مقدمه می نویسد:
«شعرنو هنوز در آغاز عمر خویش است و هر هنر نوزادی خالی از
نقص نمی تواند بود. اگر دوستان این مقاله نویسان بعد از قرن ها تمرین و
تقلید هنوز نتوانند شعری بی نقص در شیوه کهن بسرایند، پس جای
شگفتی نخواهد بود که شاعران نوپرداز هم در آغاز کار هنری خویش
گاهی سخنی سست بگویند.»
دختر جام تفاوت چندانی با مجموعه چشم ها و دست ها نداشت اما
همینقدر بود که پاره‌ئی از اشعار این کتاب ورد زبان ها شد و محبوبیت نادر
نادرپور را دو چندان کرد.
ذیلاً چند شعر از این مجموعه، و سپس «نقد و نظر» معاصران شاعر را
پیرامون کتاب می خوانیم.

نامه

مادر! گناه زندگی را به من ببخش
زیرا اگر گناه من این بود، از تو بود

هرگز نخواستم که تو را سرزنش کنم
اما تو را براستی از زادنم چه سود؟

در دل مگو که از تو و رنج تو آگهم
هرگز مرا چنان که خودستی گمان مدار
هرگز فریب چهره آرام من مخور
هرگز سر از سکوت مدامم گران مدار

من آتشم که در دل خود سوزم ای دریغ
من آتشم که در تو نگیرد شرار من
دردم یکی نبود که زودش دواکنی
آن به که دل نبندی ازین پس به کار من

مادر! من آن امید ز کف رفته توام
کز هر چه بگذری نتوانی بدو رسید
زان پیشتر که مرگ تنم در رسد ز راه
مرگ دلم ز مردن صد آرزو رسید

هر شب که در به روی من آهسته واکنی
در چشم خوابناک تو خوانم ملامتت
گوئی به من که باز چه دیر آمدی، چه دیر
بس کن خدای را که تبه شد سلامت!

از بیم آنکه رنج تو را بیشتر کنم
می خندمت به روی و نمی گویمت جواب
مادر! چه سود از این که به هم ریزم این سکوت؟
مادر! چه سود از این که براندازم این نقاب؟

تاکی بدین امید که ره در دلم بری
بندی نگاه خود به نگاه خموش من؟
تاکی همین که حلقه به در آشنا کنم
آهنگ گام‌های تو آید به گوش من؟

مادر! من آن امید ز کف رفته توام
درد مرا مپرس و گناه مرا ببخش
دانی خطای بخت من است آنچه می‌کنم
پس این خطای بخت سیاه مرا ببخش

مادر! تو بیگناهی و من نیز بیگناه
اما سزای هستی ما در کنار ماست
از یکدگر رمیده و بیگانه مانده‌ایم
وین درد، درد زندگی و روزگار ماست!
تهران - اول مرداد ماه ۱۳۳۳

آخرین فریب

گر آخرین فریب تو، ای زندگی، نبود
اینک هزار بار رها کرده بودمت
زان پیشتر که باز مرا سوی خود کشی
در پیش پای مرگ فدا کرده بودمت

هر بار کز تو خواسته‌ام برکنم امید
آغوش گرم خویش به رویم گشاده‌ای
دانسته‌ام که هر چه کنی جز فریب نیست
اما در این فریب، فسون‌ها نهاده‌ای

در پشت پرده هیچ نداری جز این فریب
لیکن هزار جامه بر اندام او کنی
چون از ملال روز و شبت خاطرم گرفت
او را طلب کنی و مرا رام او کنی:

روزی نقاب عشق به رخسار او نهی
تا نوری از امید بتابد به خاطرم
روزی غرور شعر و هنر نام او کنی
تا سر بر آفتاب بسایم که شاعرم!

در دام این فریب بسی دیر مانده‌ام
دیگر به عذر تازه نبخشم گناه خویش
ای زندگی، دریغ که چون از تو بگسلم
در آخرین فریب تو جویم پناه خویش!

تهران - اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۳

نقد و نظر

پس از انتشار دختر جام چندین معرفی و نقد بر آن نوشته شد که مهمترینش مقاله «سنجش و داوری» از مهدی اخوان ثالث بود. این مقاله، در جنگ در راه هنر به چاپ رسید. اخوان در این مقاله می‌نویسد:

«امسال همزمان با آغاز سال، چند مجموعه از اشعار شاعران جوان و نواندیش و نوکار انتشار یافت. این دیوان‌ها نتیجه رنج و تلاش و محصول ذوق و اندیشه جوانانی است که از سال‌ها پیش راه دیگری را در شعر فارسی دنبال می‌کنند. کم‌کم دیوان‌های پرطنطنه «اساتید» و فلان‌الشعرا و بهمان‌الملک و السلطنه‌ها جای خود را می‌دهند به این مجموعه‌ها و دیوان‌ها که بی سروصدا و خاموش، با فروتنی منتشر می‌شوند و از پس و

پیش‌شان بوق و کرنا و دهل گوش مردم را نمی‌آزارد، خودشان جوانه می‌زنند و می‌شکفند و بار می‌دهند.

از خصائص آن «اساتید» (که از نزدیکان و مروجین و دوستداران‌شان القاب مفخم و بزرگ می‌گرفتند و امیران سخن بودند) این بود که فقط در سالن‌ها و محافل محدودی که در عین حال «فاخر و متشخص و متعین و غیره» بود رواج می‌یافتند، یا به چرب‌زبانی و سفارش، شعرشان را به یک یا چند «خواننده» خودمانی همان محافل «فاخر و متشخص و متعین» می‌رساندند و آن خوانندگان نیز دست و پا شکسته، آن آثار گران‌بهای «فاخر و متعین و غیره» را از طریق رادیو به خورد مردم می‌دادند و پس از چندی آن آثار فراموش می‌گشت، یا در صفحه‌ای پرخراش و متروک ولی «فاخر و متشخص و متعین و غیره» برای ابد بایگانی می‌شد و مردم آن آثار و صاحبان آن را از یاد می‌بردند، زیرا نسخه‌های اصلی آن غزل‌ها و قصیده‌های بی‌حال و بی‌روح در کتب سعدی و حافظ یا دیگر بزرگان سلف در دسترس‌شان بود و دیگر نیازی به این کپی‌های بدل از اصل و وضوهای بدل از غسل یا تیمم‌های بدل از وضو، «قربة‌الی‌الله» نداشتند زیرا اگر نمی‌توانستند حقه‌بازی و مکر و فن‌های آنان را دریابند و در پشت این بزک و آرایش چهره حقیقی صاحبان اصلی را ببینند بالاخره کم و بیش حس می‌کردند که «اینها، آن چیزهایی که به دردشان بخورد» نیست. این از خصائص آن ملقب به «امیران سخن» بود.

ولی از خصائص این شاعران جوان، این امیران بی‌لقب، این است که آرام و با متانت و فروتنی تمام، بی‌هیچ بوق و کرنا، آثار «ناچیز»‌شان که از آن گونه «فاخر و متشخص و متعین و غیره» نیست انتشار می‌یابد و خریداران‌شان همین مردمند، همین مردمی که احیاناً نام آن «اساتید» را هم نشنیده‌اند. [...]

[نادریور] درین ایام بحق در طراز اول از شعرای متجدد و نوپرداز قرار گرفته و پختگی آثارش می‌رساند که به گنجینه غنی و پرارزش شعر